

# بیمار خاموش

نویسنده: الکسی مایکلیدیس

مترجم:

نازنین جباریان صابر

|                                 |                                                               |
|---------------------------------|---------------------------------------------------------------|
| سر شناسه                        | : میکلیدیس، الکس، ۱۹۷۷-م.                                     |
| عنوان و نام پدیدآور             | : بیمار خاموش / آکس مایکلیدیس؛ مترجم نازنین جباریان صابر؛     |
| ویراستار بهزاد اردوبادی ویجویه. |                                                               |
| مشخصات نشر                      | : تبریز: اختر، ۱۴۰۰.                                          |
| مشخصات ظاهری                    | : ۳۹۹ ص.                                                      |
| شابک                            | : ۹۷۸-۶۰۰-۴۸۶-۶۵۴-۵                                           |
| وضعیت فهرست نویسی: فیبا         |                                                               |
| یادداشت                         | : عنوان اصلی: The silent patient, 2019.                       |
| یادداشت                         | : کتاب حاضر توسط مترجمان مختلف و ناشران متفاوت منتشر شده است. |
| موضوع                           | : داستان‌های انگلیسی — قرن ۲۱م.                               |
| موضوع                           | : English fiction -- 21th century:                            |
| شناسه افزوده                    | : جباریان صابر، نازنین، ۱۳۶۳ - مترجم                          |
| شناسه افزوده                    | : اردوبادی ویجویه، بهزاد، ۱۳۵۹-                               |
| رده بندی کنگره                  | : PZ۴                                                         |
| رده بندی دیویی                  | : ۸۲۱.۱                                                       |
| شماره کتابشناسی ملی             | : ۱۴۰۰۶۶۰                                                     |



## بیمار خاموش

نویسنده: الکس مایکلیدیس

مترجم: نازنین جباریان صابر

ویراستار: بهزاد اردوبادی ویجویه

ناشر: نشر اختر

چاپ اول ۱۴۰۰ • ۴۰۰ صفحه • قطع رقی • ۱۰۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۸۶-۶۵۴-۵

تبریز- اول خیابان طالقانی، روبروی مصلی، نشر اختر

تلفن: ۰۴۱-۳۵۵۵۳۹۳

قیمت: ۹۵۰۰۰ تومان

## مقدمه

### دفتر خاطرات آلیشا برنسون<sup>۱</sup>

چهاردهم ماه جولای

نمی‌دانم چرا این‌ها را می‌نویسم.

نه، راستش حقیقت ندارد. شاید می‌دانم، ولی فقط نمی‌خواهم قبولش کنم.

حتی نمی‌دانم باید چه اسمی روی نوشته‌هایم بگذارم. نمی‌خواهم اسمش را «دفترچه خاطرات» بگذارم و الکی شلوغش کنم. اینطور نیست که من کلی حرف برای گفتن داشته باشم. آنه فرانک<sup>۲</sup> می‌توانست دفترچه خاطرات داشته باشد... نه کسی مثل من. اگر هم بخوام اسمش را «دفتر ثبت وقایع روزانه» بگذارم، یک جورهایی خیلی ادبی به نظر می‌رسد. ظاهراً با توجه به این اسمی، باید هر روز درونش چیزی بنویسم و من این را نمی‌خواهم... اگر قرار باشد نوشتن به یک کار همیشگی، طاقت فرسا و حوصله بر تبدیل شود، هیچ وقت ادامه نخواهم داد.

شاید اصلاً هیچ اسمی برایش انتخاب نکنم. یک چیز بدون اسم که هرازگاهی درونش چیزی بنویسم. این را بیشتر دوست دارم. زمانی که برای یک چیز اسمی انتخاب می‌کنید، این اسم اجازه نمی‌دهد که کلیت آن چیز را ببینید، یا اینکه

---

<sup>۱</sup> Alicia Berenson

<sup>۲</sup> Anne Frank

اهمیت آن را درک کنید. آن وقت شما فقط روی کلمه تمرکز می‌کنید. در حالی که اسم فقط جزئی‌ترین و کوچکترین قسمت یک چیز است، درست مانند دیدن نوک یک کوه یخ. من هیچ وقت با کلمات راحت نیستم... همیشه به تصاویر فکر می‌کنم، خودم را با تصاویر بیان می‌کنم... پس اگر به خاطر گابریل<sup>۱</sup> نبود، اصلاً شروع به نوشتن نمی‌کردم.

این اواخر به خاطر برخی مسائل، احساس افسردگی می‌کنم. راستش با خودم فکر می‌کردم بهتر است این احساسم را از گابریل پنهان کنم، اما او فهمید... باید هم می‌فهمید، او به هر چیزی توجه می‌کند. پرسید نقاشی‌ام چطور پیش می‌رود... گفتم خوب نیست. برایم لیوانی نوشیدنی ریخت، در آشپزخانه پشت میز نشستیم و او را که در حال آشپزی بود، تماشا کردم.

تماشای گابریل را در آشپزخانه که این سمت و آن سمت می‌رود، دوست دارم. آشپز ماهر است... با سلیقه و منظم. برعکس من. من فقط همه جا را به هم می‌ریزم. گابریل گفت:

«باهام حرف بزن.»

«چیزی نیست که بخوام بگویم. فقط بعضی وقتا فکرم خیلی درگیر میشه، مغزم هنگ می‌کنه. احساس می‌کنم توی گِل گیر کردم.»

«چرا سعی نمی‌کنی بنویسیشون؟ یک جورایی ثبتشون کنی. شاید کمکت کنه.»

«آره، فکر کنم همین‌طوره. امتحانش می‌کنم.»

«الکی حرف نزن عزیزم. انجامش بده.»

«باشه.»

هر روز مدام بهم گوشزد می‌کرد، ولی من هیچ کاری نمی‌کردم. تا اینکه چند روز

<sup>۱</sup> Gabriel

بعد، این دفترچه را برای نوشتن برابم خرید. دفتری با جلد چرمی مشکی و صفحات سفید ضخیم. دستم را روی اولین صفحه‌اش کشیدم و صافیش را احساس کردم... بعد مدادم را تراشیدم و شروع کردم. راستش حق با او بود. حالا نسبت به قبل احساس بهتری دارم. نوشتن نوعی حس‌رهایی بهم می‌دهد، فضایی در اختیارم قرار می‌دهد تا بتوانم خودم و احساساتم را بیان کنم. فکر کنم یک جورهایی شبیه به درمان است. گابریل بروز نمی‌داد، ولی می‌فهمیدم که نگران من است و اگر بخواهم راستش را بگویم... مهمترین دلیلی که باعث شد خاطراتم را بنویسم، این بود که می‌خواستم به او ثابت کنم حال‌م خوب است. تحمل نگرانی او را ندارم. هیچ وقت دلم نمی‌آید او را اذیت کنم یا باعث شوم ناراحت شود یا اینکه درد بکشد. من عاشق گابریل هستم. بدون شک او عشق زندگی من است. به قدری او را دوست دارم که گاهی اوقات این دوست داشتن مرا می‌ترساند و مرا تحت الشعاع قرار می‌دهد. گاهی اوقات فکر می‌کنم...

نه. نمی‌خواهم درباره‌اش بنویسم.

این نوشته‌ها قرار است ثبتي لذت بخش و شاد از ایده‌ها، تصورات و الهامات هنری من باشد. چیزهایی که تأثیر خلاقانه بر من می‌گذارند. قرار است فقط افکار مثبت، شاد و نرمال را بنویسم.

اجازه نوشتن افکار ترسناک و جنون‌آمیز را ندارم.